

بررسی رویکردهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر مسأله کارگزار - ساختار

دکتر عبدالله قنبرلو*

چکیده

رویکرد هر نظریه پرداز به مسأله کارگزار - ساختار یا نحوه تعامل کارگزار - ساختار، یکی از عوامل کلیدی جهت دهنده به برداشت و تحلیل وی در مورد محیط اجتماعی تحت مطالعه اش می باشد. این مقوله، به طور اخص، در رشته روابط بین الملل و سیاست خارجی بسیار مورد توجه است. به طور کلی، در این رشته، سه رویکرد ساختارمحور، کارگزارمحور و ساختاریابی گرا، قابل بازشناسی است. در حوزه نظریه های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز می توان دو رویکرد کلی متمایل به کارگزارمحوری و ساختارمحوری را شناسایی کرد که اولی بر نقش تعیین کننده کارگزاری جمهوری اسلامی در جهت دهی به ساختارهای بین المللی و دومی بر ضرورت سازگاری جمهوری اسلامی با الزامات ساختاری بین المللی تأکید دارد. در حالی که گفتمان نظری حاکم بر سیاست خارجی ایران، در دهه ۱۳۶۰، غالباً کارگزارمحورانه بود، بعدها گفتمان متمایل به ساختارمحوری پررنگ تر گردید.

کلیدواژه ها: جمهوری اسلامی ایران، سیاست خارجی، کارگزار - ساختار، ساختارمحوری، کارگزارمحوری، سیستم بین المللی

* دکترای روابط بین الملل از دانشگاه تهران، محقق گروه مطالعات بین الملل و عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال یازدهم • شماره دوم • تابستان ۱۳۸۷ • شماره مسلسل ۴۰

مقدمه

فرایند تصمیم‌گیری و اجرای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تحت تأثیر نظریه‌های مختلف و بعضاً متعارضی است که از مناظر مختلف قابل تجزیه و تحلیل می‌باشند. یکی از مهمترین مناظری که می‌تواند به فهم روش‌مند و مشخص‌تر مبانی و معضلات تئوریک سیاست خارجی ایران کمک کند، مسأله تعامل «کارگزار - ساختار»^۱ است که در ادبیات روش نظریه‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، بحث‌های مفصلی در باب آن به عمل آمده است. در نگاه کلی به نحوه تعامل کارگزار - ساختار در نظریه‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، می‌توان سه رویکرد کلی در این زمینه شناسایی کرد: رویکرد ساختارمحور؛ رویکرد کارگزارمحور؛ و رویکرد ساختاریابی‌گرا^۲. نظریه‌های جهت‌دهنده به سیاست خارجی ایران نیز به نحوی بر اساس این رویکردها قابل تجزیه و تحلیل می‌باشند.

در این مقاله، تلاش خواهیم کرد نظریه‌های معطوف به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را طبق رویکردهای نحوه تعامل کارگزار - ساختار مورد بررسی قرار دهیم. منظور از نظریه‌های سیاست خارجی ایران، در مقاله حاضر، نظریه‌هایی هستند که توسط نخبگان دولتی یا دانشگاهی به منظور جهت‌دهی به سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی ایران طرح و تجویز گردیده‌اند.

الف. سه رویکرد بنیادی درباره نحوه تعامل کارگزار - ساختار

۱. رویکرد ساختارمحور

رویکرد ساختارمحور، برآیندی کل‌گرایانه^۳ از تعمیم‌گرایی قانون‌مدار^۴ در علوم اجتماعی است. تعمیم‌گرایی از پاسخ مثبت به سؤال «آیا همه مشابه همدیگرند؟»، حمایت می‌کند. مطابق این رویکرد، قوانین علمی، شکلی عام دارند و علوم اجتماعی برای اینکه واقعاً علمی باشد، نیازمند کشف قوانین عام و به تبع آن، صورت‌بندی پیش‌بینی‌هایی درباره برخی رفتارهای

1 . agent - structure

2 . Structurationist

3 . holistic

4 . nomologicalism

انسانی هستند. به تبع قانون‌مندگرایی در علوم اجتماعی، شاهدیم که در روان‌شناسی، «قوانین رشد روانی» یا «قوانین فکرکردن»، در اقتصاد، «قوانین بازار» یا «قوانین سرمایه‌داری»، در جامعه‌شناسی، «قوانین همکنشی گروه‌های کوچک» یا «قوانین کاهش همبستگی» و مانند آنها شناسایی شده‌اند. از نظر تعمیم‌گرایان، تا زمانی که تبیین‌های دانشمندان حوزه علوم اجتماعی بر چنین قوانین عامی مبتنی نبوده و قابلیت عرضه پیش‌بینی‌هایی درباره آینده را نداشته باشند، اصولاً علمی به حساب نخواهند آمد.^(۱)

در حوزه رشته روابط بین‌الملل نیز نظریه‌پردازان متعددی به منظور کشف قوانین عام یا جهان‌شمول تلاش کرده‌اند. مطرح‌ترین آنها کنت والتس، نظریه‌پرداز کلیدی رئالیسم ساختاری^۱ است که ضمن ارائه چهره‌ای قانون‌مند از عرصه سیاست بین‌الملل، بنیان نظری مشخصی برای سیاست‌گذاری خارجی دولت‌ها ترسیم کرده است. وی در کتاب *سیاست بین‌الملل*، ضمن تعریف سیستم به صورت «ترکیبی از ساختار و واحدهای متعامل»، ضعف نظریه‌های سابق سیستم‌ها را در عدم شناخت کافی از ساختار سیستم که باید متشکل از مشخصه‌ها، رفتارها و تعاملات واحدها باشد، می‌داند.^(۲) والتس سه مؤلفه اساسی برای ساختار سیستم بین‌الملل در نظر می‌گیرد:

یک. میان واحدهای سیستم سیاسی - بین‌المللی (دولت‌ها) نوعی نظم آنارشیک جریان دارد.

دو. واحدها به رغم برخورداری از ویژگی‌ها و توانایی‌های متفاوت، در خصوص پذیرش اصل بقای خودیارانه در عرصه بین‌الملل، مشابه هستند.

سه. واحدها، به رغم تشابه کارکردی خودیارانه، از توان‌مندی‌های همسانی برای انجام کارکردهایشان برخوردار نیستند و برخی قدرتمندتر از دیگران می‌باشند. ساختار سیستم، با شکل خاصی از توزیع قدرت میان واحدها همراه است که با تحول آن، ثبات ساختار به هم می‌خورد.^(۳)

تعامل خودیارانه دولت‌ها با همدیگر، منجر به شکل‌گیری نظمی ساختاری می‌شود که رفتار خارجی دولت‌ها را مقید می‌سازد. در چنین وضعیتی، دولت‌ها منافع ملی معینی دارند که بقا در

رأس آنها قرار دارد. بنا به تصریح والتس، «در سیستم خودیار، ملاحظیات امنیتی دستاورد اقتصادی را تابع منفعت سیاسی می‌کند.» (۴) به طبع، دولتی که قواعد بازی را رعایت نکند، در معرض فشارهای بیشتر قرار گرفته و ممکن است در نهایت حذف گردد، اما دولتی که خود را با ساختار هماهنگ سازد و به ویژه در تقویت استحکامات امنیتی خود موفق‌تر عمل نماید، نگرانی کمتری خواهد داشت؛ هرچند در چنین سیستمی، به علت جریان رقابت و همکاری بی‌پایان بر سر قدرت و امنیت، هیچ دولتی تضمین امنیتی مطلق ندارد.

با وجود ایدئولوژی‌ها و استراتژی‌های متنوع که در سیاست داخلی دولت‌ها - چه دموکراتیک و چه غیردموکراتیک - جریان دارد و ممکن است ملت‌ها بنا به دلایل مختلف خود را با آنها سازگار کنند، چنین اختیاراتی در عرصه سیاست خارجی، محدود می‌گردد. هر دولتی در برابر دولت‌های مستقلی قرار دارد که در برابر دخالت‌ها یا توسعه‌طلبی‌های آن مانع ایجاد می‌کنند. از این رو، دولت‌ها ناگزیرند سیاست خارجی خود را بر اساس تحکیم موقعیت قدرت و امنیت - منفردانه یا مستقلانه - بنا کنند. به تعبیری روشن‌تر، سیاست خارجی در اصل نه تابع و دنباله‌رو سیاست داخلی، بلکه محصول محدودیت‌های ساختاری سیستم بین‌الملل است.

ساختارگرایی در نظریه‌های روابط بین‌الملل، محدود به رئالیسم ساختاری نیست. از نظریه‌های دیگری که قایل به وجود حصارهای ساختاری (در برابر آزادی عمل دولت‌ها) در سیاست بین‌الملل می‌باشند، می‌توان به سیستم جهانی^۱ ایمانوئل والرشتاین^۲ اشاره کرد که متأثر از تحلیل طبقاتی مارکس، جهان سرمایه‌داری را به سه طبقه مرکز، شبه‌پیرامون، و پیرامون تقسیم می‌کند. در سیستم سرمایه‌داری جهانی مورد نظر والرشتاین، موقعیت طبقاتی هر دولتی تابع جایگاه آن در اقتصاد جهانی است و ساختار سیاسی حاکم بر تعاملات دولت‌ها، محصول سیستم جهانی مدرن سرمایه‌داری است. ساختار سیاسی میان دولت‌ها، متقابلاً، تضمین‌کننده استمرار اقتصاد سرمایه‌داری است. (۵) اگرچه، ماهیت الزامات و منطق ساختاری والرشتاین متفاوت از والتس است، اما هر دو از این رو که دولت را در قید و بندهای ساختار گرفتار می‌بینند، مشابهند.

1 . World - system

2 . Immanuel Wallerstein

در مجموع، رویکرد ساختاری، سیاست خارجی دولت‌ها را تابع اصول و قوانین عامی می‌بیند که خارج از اراده مستقلانه دولت‌ها بر آنها تحمیل گردیده است. این ساختار است که منافع ملی دولت‌ها را اولویت‌بندی کرده و مکانیسم‌های معینی برای تأمین آنها تعریف می‌کند. حال، چنانکه دولت‌ها خود را با الزامات ساختار هماهنگ کنند، زمینه مناسبی برای موفقیت در سیاست خارجی خواهند داشت و در غیر این صورت، با ناکامی و فشار مواجه خواهند شد.

۲. رویکرد کارگزارمحور

کارگزار، در واقع، بازیگری است که خود را محکوم به پذیرش چارچوب‌های ساختار نمی‌بیند و به منظور ایجاد تغییر تلاش می‌کند. هر ساختاری، کارگزاران خاص خود را دارد. برای مثال، در برابر ساختار حکومت، افراد و گروه‌های تحت حکومت می‌توانند در نقش کارگزار عمل کنند؛ یا اینکه، در برابر ساختار سیستم بین‌الملل، کارگزاری دولت‌ها وجود دارد. چنانکه قبلاً اشاره شد، ساختارگرایان، اصالت را به ساختار می‌دهند و کارگزاران را محکوم به پذیرش الزامات ساختار می‌بینند، هرچند ساختار ممکن است محصول ناخواسته کارگزاران باشد. در مقابل، کارگزارگرایان، اصالت ساختار را به چالش می‌کشند و حتی، بعضاً، وجود ساختار را نمی‌پذیرند. از نظر آنها، این کارگزاران هستند که به عنوان سرمنشأ تحولات عمل می‌کنند.

در عرصه نظریه‌های روابط بین‌الملل، طیف‌هایی که قایل به محوریت کارگزاران هستند، متعدد می‌باشند. این رویکرد، به ویژه در میان جریان بازاندیش‌گرا و شالوده‌شکن نظریه‌های روابط بین‌الملل پررنگ است. از مهمترین انتقادات رویکرد کارگزارمحور به ساختارگرایی، پیش‌فرض‌های غیرتاریخی و سودگرایانه آن است که متأثر از پیش‌فرض‌های اقتصاد خرد لیبرال و تئوری انتخاب عمومی می‌باشد. از منظر تاریخ‌مندگرایی، فرایند تحولات تاریخ بسیار سیال‌تر و پیچیده‌تر از آنند که بخواهیم آنها را در قالب چند اصل و قانون ساختاری تبیین کنیم. ساختارگرایی با نادیده گرفتن پویایی‌ها و پیچیدگی‌های اعمال آگاهانه انسانی، تاریخ را جبری و ایستا می‌نگرد. این در حالی است که سیاست بین‌المللی امروز، میراث تحولات تاریخی

گسترده‌ای است که قویاً تحت تأثیر اراده کارگزاران بوده است. از این‌رو، ساختارگرایی نمی‌تواند تبیین دقیق و رسایی از سیاست بین‌الملل داشته باشد. (۶)

ساختارگرایی بر ابعاد مشابه واحدهای تشکیل‌دهنده عرصه بین‌الملل تأکید می‌کند. در این رویکرد، تنوعات و ناهمگونی‌های موجود در دولت‌ها، تحت‌الشعاع محرک‌ها و کارکردهای مشترک آنها قرار می‌گیرند. این در حالی است که کارگزاران، بسترهای اجتماعی و فرهنگی متنوعی دارند و به تبع آن، می‌توانند با برداشت‌ها و معانی متفاوتی به پدیده‌ها بنگرند. از این‌رو، برای شناخت جامع سیاست بین‌الملل باید بسیار فراتر از تعمیم‌گرایی ساختارگرایانه رفت. به این ترتیب، تحلیل ساختارگرایانی چون والتس که دولت‌ها را به خاطر محدودیت‌های ساختار آنارشیک سیستم بین‌الملل ناگزیر از خودیاری امنیت‌محورانه می‌بینند، محکوم به تقلیل‌گرایی است. از منظر رویکرد کارگزارمحور، دولت‌ها در مقام کارگزاران عرصه سیاست بین‌الملل، این قابلیت را دارند که بر الزامات ساختاری غلبه کنند.

نظریه‌های کارگزارگرا در روابط بین‌الملل، متعددند. البته، استفاده از عناوینی چون کارگزارگرا یا کارگزارمحور، ضرورتاً به معنی نفی ساختار نیست. نظریه‌های کارگزارگرا نیز تأکید مشابه و همسانی در مورد شأن کارگزاری دولت ندارند. چنانکه طی مبحث آتی پرداخته خواهد شد، برخی نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل قایل به وجود جریان منظمی از قوام‌بخشی متقابل بین کارگزار و ساختار می‌باشند. در مبحث حاضر روی نظریه‌هایی تأکید می‌شود که نقش کارگزاری دولت را پررنگ‌تر ارزیابی کرده و سیاست بین‌الملل را تحت کنترل دولت‌ها می‌بینند.

نظریه انتقادی روابط بین‌الملل - انتقادی به مفهوم خاص که متأثر از مکتب فرانکفورت است -، از شاخص‌ترین نظریه‌های کارگزارگرا به شمار می‌آید. اندرو لینکلتر^۱، از نظریه‌پردازان این نظریه، بر آن است که ایجاد تحول اخلاقی در عرصه سیاست بین‌الملل، مستلزم غلبه بر سیستم‌های «درون‌گذار و برون‌گذار»^۲ است. دولت نوعی سیستم شمول و حذف است که با اتکا بر مفاهیم حاکمیت و قلمرو، شهروندان خود را از بیگانگان متمایز

1 . Andrew linklater

2 . inclusion and exclusion

می‌سازد. آنچنانکه یورگن هابرماس^۱ ادعا می‌کند، برقراری قوانین اخلاقی پیشرفته، مستلزم آن است که به هر فرد حق برابری برای شرکت در گفتگوی آزاد پیرامون پیکربندی جامعه و سیاست بدهند. برای حذف پیشاپیش هیچ کس، دلیل معتبری وجود ندارد. سیستم‌های حذف در صورتی اخلاقی خواهند بود که رضایت همگان، به ویژه آنان را که قرار است از ترتیبات اجتماعی حذف شوند، جلب نمایند. به تصریح لینکلتر، «هدف هنجاری نظریه انتقادی، تسهیل تعمیم همبستگی اخلاقی و سیاسی در امور بین‌المللی است. جهان‌اندیشی اخلاقی، این آرمان را پی‌ریزی می‌کند که جوامع ملی مجزا باید مسأله حاکمیت را به محکمه اخلاقی نهادهای بین‌المللی ارجاع دهند.» در این نوع جهان‌اندیشی، ضمن اینکه وحدت اخلاقی ایجاد می‌شود، تفاوت‌ها و تمایزهای فرهنگی نیز به رسمیت شناخته می‌شوند. (۷)

به نظر لینکلتر، نظریه انتقادی، به ویژه، نظریات اثبات‌گرایانه روابط بین‌الملل را از این بعد مورد نقد قرار می‌دهد که آنها محافظه‌کار هستند و امکان‌پذیری‌های تغییر در حیات اجتماعی و به طور اخص، عرصه روابط بین‌الملل را درک نمی‌کنند. در حالی که نظریه سیاسی انتقادی باید نسبت به امکان‌های مداخله در جهان اجتماعی، برای دگرگون‌سازی سرشت آن، آگاهی داشته باشد. (۸) رابرت کاکس^۲ از دیگر نظریه‌پردازان این حوزه، نظریه‌های پذیرای نظم موجود را نظریه‌های «گره‌گشا»^۳ می‌نامد. وی بر آن است که نظریه‌های حلال مشکل، جهان موجود را به صورت چارچوب در نظر می‌گیرند و به این می‌پردازند که جریان امور در درون این چارچوب چگونه است و چگونه می‌توان اختلالات و بدکارکردی‌های آن را رفع کرد؟ این نظریه‌ها، واقعیت را غیرتاریخی و باثبات می‌دانند. این در حالی است که تحلیل‌گر انتقادی، در مرحله اول، نسبت به زمان و مکان تاریخی خویش آگاهی دارد و در مرحله بعد، به دنبال پوش‌های تاریخی‌ای است که با ایجاد شرایط خاصی، موجب طرح سؤالات خاصی برای او شده‌اند. به نظر کاکس، در حالی که رئالیسم ریشه در نگاه تاریخی دارد، در روایت‌های نوین عملاً نگاهی غیرتاریخی یافته و از تاریخ، صرفاً به عنوان منبعی برای تأیید دعاوی ایستای خود استفاده می‌کند. (۹)

1 .Jurgen Habermas

2 . Robert W.Cox

3 . problem solving

به این ترتیب، نظریه انتقادی از مجرای تأکید بر سوژگی و کارگزاری انسانی در پی استقرار اخلاق و عدالت در روابط بین‌الملل است. مطابق ادعای لینکلتر، دولت‌ها به شکلی اجتماعی برساخته شده‌اند و خصالت خودمحوری آنها امر طبیعی و مسلمی نیست، بلکه خصوصیتی است که به شکل اجتماعی ایجاد شده و ماهیت تاریخی مشروط و موقتی دارد. دولت‌ها لزوماً مرکز اصلی و ثابت وفاداری نیستند و سرانجام، ممکن است جای خود را به اشکال اجتماع دیگری بدهند که شمول‌پذیری بیشتری دارند. (۱۰) راه برای ایجاد تغییر در ساختارهای روابط بین‌الملل باز است و از این‌رو، سناریوی استقرار اخلاق و عدالت، امکان‌پذیر می‌باشد و می‌توان در انتظار وضعیتی بود که در آن، روابط نابرابر قدرت، نقش تعیین‌کننده خود را از دست بدهد.

۳. رویکرد ساخت‌یابی‌گرا

اصطلاح ساخت‌یابی که حاکی از وجود قوام‌بخشی فعال و مستمر بین کارگزار و ساختار است، از جامعه‌شناس تاریخ‌مندگرا، آنتونی گیدنز^۱، اخذ شده است. در عرصه نظریه‌های روابط بین‌الملل، شاخص‌ترین فردی که از اصطلاح مزبور برای پی‌ریزی نظریه خود استفاده کرده، الکساندر ونت^۲ می‌باشد که از نظریه‌پردازان اولیه سازه‌نگاری^۳ به شمار می‌آید. به نظر ونت، برای درک صحیح معمای کارگزار - ساختار باید به دو نکته بنیادین درباره حیات اجتماعی توجه داشت. اول آنکه، انسان‌ها و سازمان‌های آنها، کنش‌گرانی هدفمند هستند که کنش‌هایشان به بازتولید یا تغییر شکل جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، کمک می‌کند و دوم آنکه، جامعه از روابط اجتماعی‌ای ساخته شده که به تعامل‌های میان این کنش‌گران هدفمند ساختار می‌دهد. به این ترتیب، کارگزاران انسانی و ساختارهای اجتماعی، در هم تنیده و در وابستگی متقابل به سر می‌برند. (۱۱)

تحلیل ونت از تعامل کارگزار - ساختار، در بردارنده هر دو نوع تحلیل ساختاری و تاریخی است. تحلیل ساختاری در پاسخ به سؤال چگونگی امکان‌پذیری کنش معین و تحلیل تاریخی

1 . Anthony Giddens

2 . Alexander Wendt

3 . constructivism

در پاسخ به سؤال چرایی وقوع کنش دیگری به جای آن کنش معین، مطرح می‌گردند. تحلیل ساختاری امر ممکن را توضیح می‌دهد، در حالی که تحلیل تاریخی، به توضیح امر واقع می‌پردازد. (۱۲) از ادغام این دو به تحلیل ساخت‌یابانه می‌رسیم که طبق آن، کارگزاران و ساختارها به طور مستمر به یکدیگر قوام می‌دهند. در این چارچوب، ساختارهای سیستم بین‌الملل، ساختارهایی اجتماعی‌اند که کارگزاران دولتی، آگاهانه آنها را برمی‌سازند. اگرچه ساختار سیستم بین‌المللی به خواسته‌ها و انتخاب‌های دولت‌ها جهت می‌دهد، اما همواره توسط دولت‌ها در معرض تعدیل و تغییر است.

ونت، استدلال می‌کند که منطق هابزی آنارشی که برچسب رئالیست‌ها، بالخصوص رئالیست‌های ساختارگرا برای کلیت روابط بین‌الملل است، صرفاً یک قرائت و فهم از آنارشی است. منطق یا فرهنگ آنارشی هابزی که دشمنی و «جنگ همه علیه همه» مشخصه اساسی آن است، در شرایط و مقاطع تاریخی خاصی غالب بوده است، اما در منطق آنارشی لاکی، در روابط میان «خودی‌ها» و «دیگرها»، فرهنگ رقابت، جایگزین دشمنی و جنگ می‌گردد که در آن، حق حاکمیت رقبا به رسمیت شناخته می‌شوند. در عرصه عملی روابط بین‌الملل، می‌توان ادعا کرد، حداقل در دوره معاصر، غالباً چنین منطقی حاکم بوده است. همچنین، زمانی که رقابت خویش‌نشان‌دارانه جای خود را به تعامل دوستانه می‌دهد، منطق آنارشی کانتی حاکم می‌گردد. می‌توان مدعی شد دولت‌های اتحادیه اروپا، پس از جنگ جهانی دوم، به چنین منطقی نزدیک شده‌اند. (۱۳) بنابراین، اصولاً ساختارهای بین‌الذهانی حاکم بر دولت‌هاست که تعیین می‌کند کدام فرهنگ یا منطق آنارشی بر روابط بین‌الملل حاکم باشد و به منافع دولت‌ها و مکانیسم‌های تأمین آنها جهت دهد. این ساختارها نیز ضرورتاً همیشگی و همه‌جایی نیستند و قابلیت تغییر دارند.

تحول ساختاری، منطبق با فرایندی است که در آن، کنش‌گران، هویت و منافع خود را به صورت بین‌الذهانی بازتعریف و منطق جدیدی بر روابط خود و دیگری حاکم می‌کنند. ونت، در مورد فرایند پایان جنگ سرد، توضیح می‌دهد که در دهه ۱۹۸۰، در اتحاد شوروی، اجماع حاکم بر سر تعهدات هویتی فروپاشید و به دنبال آن، نشانه‌های همکاری‌جویانه شوروی در برابر غرب، به یکباره تشدید شد. عقب‌نشینی از افغانستان و اروپای شرقی و کاهش نامتقارن

در تسلیحات هسته‌ای و متعارف، نمونه‌هایی از این نشانه‌ها بودند. دولت شوروی به رهبری گورباچف، دولت‌های غربی و در رأس آنها ایالات متحده را در موقعیتی قرارداد که آنها نیز متقابلاً با بازتعریف منطق روابط خود با شوروی، به سمت همکاری سوق پیدا کردند و به این ترتیب، با وقوع سلسله‌ای از نشانه‌های تحول‌خواهانه متقابل، ساختار معنایی جدیدی بر روابط طرف‌ها حاکم گردید. (۱۴)

چنانکه پیداست، رویکرد ساخت‌یابی، راه میانه‌ای بین دو رویکرد ساختارمحور و کارگزار محور ترسیم می‌کند. در این رویکرد، کارگزاران نه در برابر الزامات ساختار منفعلند و نه این قابلیت را دارند که به نحو انقلابی ایده‌های خود را حاکم گردانند، بدون اینکه در برابر موانع ساختاری متوقف شوند. در واقع، روابط بین‌الملل، عرصه تحول مستمر کارگزاران و ساختارها از طریق قوام‌دهی متقابل و مستمر بین آنهاست.

ب. تعامل کارگزار - ساختار در رویکردهای سیاست خارجی جمهوری

اسلامی ایران

رویکردهای سه‌گانه و نمونه نظریه‌هایی که به آنها اجمالاً پرداخته شد، هر کدام، منطق تحلیلی یا تجویزی خاصی برای کلیت روابط بین‌الملل و به طور اخص، سیاست خارجی دولت‌ها دارند. در این مبحث، درصددیم عمده‌ترین نظریه‌های طرح‌شده در حوزه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را طبق رویکردهای سه‌گانه مذکور، مورد ارزیابی قرار دهیم. البته، لازم به تأکید است نمی‌توان نظریه‌ای در حوزه سیاست خارجی ایران را لزوماً در انطباق دقیق با یکی از رویکردهای سه‌گانه در باب تعامل کارگزار - ساختار دانست. بسیاری از نظریه‌پردازان سیاست خارجی ایران، نه تنها با مسایل نظری مربوط به تعامل کارگزار - ساختار آشنا نیستند، بلکه اصولاً چارچوب روشن و نظری منظم و منسجمی برای بحث خود ندارند و کلیت گزاره‌های آنها را نمی‌توان نظریه به معنای آکادمیک آن دانست. چنانکه طی مباحث آتی، خواهیم گفت، یکی از ضعف‌های اساسی موجود در بخش عمده‌ای از ادبیات نظری سیاست خارجی ایران، فقدان بنیان‌های روشی منسجم، به ویژه در حوزه تعامل کارگزار - ساختار است.

در آغاز، تصریح شد که چارچوب محتوایی مقاله، محدود به نظریه‌هایی است که حاوی پروژه تجویزی معینی برای سیاست خارجی ایران می‌باشند. در این گفتار، تلاش خواهیم کرد از لابه‌لای گزاره‌های نظریه‌پردازان عمده این عرصه، برداشت‌ها و نظرهای آنها را در مورد نحوه تعامل کارگزار - ساختار، مشخص نماییم. البته، از آنجا که هریک از مفاهیم کارگزار و ساختار می‌توانند حوزه‌های مصداقی متعدد و پیچیده‌ای داشته باشند، لازم است روی جمع‌بندی معینی از آنها که انطباق بیشتری با امور سیاست خارجی عملی دولت‌ها دارند، تمرکز کنیم. در این راستا، نظریه‌هایی که به چارچوب‌ها و الزامات ساختاری سیستم بین‌الملل تکیه دارند و سیاست خارجی را حول آنها تعریف می‌کنند، ساختارمحور و نظریه‌هایی که بر نقش کارگزاری دولت تأکید دارند و در پی غلبه بر چارچوب‌ها و الزامات مزبور هستند، کارگزارمحور به شمار می‌آیند. البته، در نظریه‌های سیاست خارجی ایران، مورد کاملاً کارگزار محور یا کاملاً ساختارمحور یا ساختاری‌گرا، به مفهوم دقیق کلمه، وجود ندارد. کلیت گزاره‌های هر نظریه ممکن است به سمت کارگزارمحوری یا ساختارمحوری میل داشته باشند. برخی نیز که در پردازش بحث به نوعی جهت‌گیری سازه‌انگاران گرفته‌اند، در نهایت، نه به ساختاری، بلکه به یکی از رویکردهای دوگانه مزبور سوق یافته‌اند. بر این اساس، ادبیات نظری سیاست خارجی ایران را در دو مبحث رویکرد تمایل به کارگزارمحوری و رویکرد تمایل به ساختارمحوری مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. رویکرد تمایل به کارگزارمحوری

رویکرد تمایل به کارگزارمحوری، گفتمان نظری غالب حاکم بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است که در سال‌های آغازین پس از انقلاب پایه‌ریزی گردید، به گونه‌ای که در قانون اساسی نیز جلوه‌هایی از آن وجود دارد. در مقدمه قانون اساسی، تصریح گردیده است:

«قانون اساسی با توجه به محتوای اسلامی انقلاب ایران که حرکتی برای پیروزی تمامی مستضعفین بر مستکبرین بود، زمینه تداوم این انقلاب را در داخل و خارج از کشور فراهم می‌کند. به ویژه در گسترش روابط بین‌المللی با

دیگر جنبش‌های اسلامی و مردمی، می‌کوشد تا راه تشکیل امت واحد جهانی را همواره کند.»

در همین راستا، در اصل یکصد و پنجاه و چهارم قانون اساسی، آمده است:

«جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند.»

انقلاب اسلامی، زمانی اتفاق افتاد که سیستم بین‌الملل شکل دوقطبی داشت و اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان، به متحدان یا حوزه‌های نفوذ دو ابرقدرت ایالات متحده و اتحاد شوروی تقسیم شده بودند. یکی از انگیزه‌های مهم انقلابیون اسلام‌گرای ایران از انقلاب علیه رژیم شاه، سازگاری آن رژیم با سیستم موجود بود. آشکار است که طبق رویکرد قانون اساسی جدید ایران، سیستم و ساختار موجود قابل پذیرش نیست و ضروری است تغییری بنیادین در آن صورت گیرد. تصریح ایده‌هایی چون «امت واحد جهانی» یا «پیروزی تمامی مستضعفین بر مستکبرین»، ریشه در آموزه‌های دینی حاکم بر تئورسین‌های اسلام‌گرای انقلاب دارد که به ویژه از سوی رهبر فقید آن، امام خمینی، مورد تأکید قرار گرفته است. در این چارچوب، نه سیستم متشکل از دولت‌ها (دولت - ملت‌ها)، نه ساختار آنارشیک حاکم بر سیستم و نه اشکال قدرت‌محورانه سیستم، هیچ کدام مشروعیت ندارند و باید به صورت ریشه‌ای تغییر یابند. نکته مهمتر اینکه، چنین تغییری امکان‌پذیر است و جمهوری اسلامی ایران در مقام کارگزار می‌تواند با حمایت از مستضعفین (متغیر مستقل)، به پیروزی آنها و تشکیل امت واحد جهانی (متغیر وابسته) کمک کند.

مروج اصلی نظریه امت واحد، امام خمینی (ره) است که در طول رهبری خود، بارها از انقلاب اسلامی به عنوان فرصت بزرگی برای تحقق آن یاد کرده است. وی اصولاً پرستیژ جمهوری اسلامی را در همین راستا تعریف می‌کرد:

«ما یک ملتی بودیم که در تحت فشار ابرقدرت‌ها بودیم و الان از تحت فشار آنها بیرون آمدیم و داریم به پیش می‌رویم و این اعتلای ملت است. اعتلا به این نیست که شکم ما سیر باشد. اعتلا به این است که ما مسلکمان را و مکتبمان را به پیش ببریم و ما بحمدالله داریم مکتب را پیش می‌بریم و مکتبمان را گسترش خواهیم داد به همه ممالک اسلامی بلکه در هر جا که مستضعفین هستند و ما رو به اعتلا هستیم و بشر را رو به اعتلا می‌خواهیم ببریم.» (۱۵)

مخاطب چنین اظهاراتی، صرفاً مردم ایران نیست. حضرت امام حتی وظیفه اساسی مسؤولان کشور را نشر اسلام در اقصی نقاط جهان می‌داند:

«مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت ارواحنا فداه است. ... مسایل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مسؤولین را از وظیفه‌ای که بر عهده دارند منصرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین به دنبال دارد. باید دولت جمهوری اسلامی تمام سعی و توان خود را در اداره هر چه بهتر مردم بنماید، ولی این امر بدان معنا نیست که آنها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کند.» (۱۶)

گرایش به اعمال ایده توسعه آرمان‌های دینی، در سیره عملی امام نیز وجود داشت. بارزترین مصداق آن در نامه وی به میخائیل گورباچف مشهود است که در آن، ضمن تأکید بر گریزناپذیری شکست کمونیسم، خواستار انتخاب گزینه اسلام می‌شود. حضرت امام اهمیت ویژه‌ای به اهرم تبلیغات در خارج از کشور می‌داد و بر ضرورت تعهد دولت و ملت به انجام این وظیفه بسیار تأکید می‌کردند. عبارات زیر، نمونه‌های گویای این مدعا می‌باشند:

«باید راه بیفتیم و انقلاب خودمان را به دنیا بشناسانیم. الان فرصت خوبی است... ما امروز احتیاج به این داریم که اسلام را در هر جا تقویت کنیم و در هر جا پیاده کنیم و در مملکت خودمان اسلام را به جاهای دیگر به آن معنایی که در مملکت الان حاصل شده است صادر کنیم. یکی از وجه صدورش همین شما جوان‌ها هستید که در سایر کشورها می‌روید...»

«ما باید تبلیغاتمان زیاد باشد و پوشش رادیومان، تلویزیونمان زیاد بشود تا بتوانیم مطالب خودمان را به عالم برسانیم... لازم است شورای عالی تبلیغات در جذب و آموزش نیروهای صالح و افراد شایسته برای اعزام به خارج از کشور و برای مقصد نشر فرهنگ اسلامی به وزارت ارشاد کمک و همکاری نمایند و با هماهنگی کامل این وظیفه الهی را عمل نمایند... لازم است زائران محترم ایرانی توجه کنند که از کشورهای انقلابی و اسلامی و متعهد به احکام اسلام راهی حج شده‌اند و چشم دوستان و دشمنان بر آنها دوخته شده است...»

«تبلیغات، تبلیغات دامنه‌داری باشد برای اسلام و برای جمهوری اسلامی و سفارتخانه‌ها در هر جا هستند باید تبلیغ کنند اسلام را و جمهوری اسلامی را» (۱۷)

این اظهارات نشان می‌دهند دغدغه ایجاد تحول بنیادین در جهان به سمت حاکمیت ارزش‌های دینی، در موضع‌گیری‌های امام نقش کلیدی دارد و همین مواضع نیز به عنوان اصول راهنما در سیاست خارجی جمهوری اسلامی به کار گرفته شده‌اند. در اینجا لازم به ذکر است بسیاری محققان و کارشناسان ساختارگرای ایرانی برآنند که امام به‌رغم وجهه ایدئولوژیکی‌شان، در نهایت، شخصیتی عمل‌گراست و نمی‌توان ایشان را بی‌توجه به الزامات و چارچوب‌های ساختاری حاکم بر سیستم بین‌المللی دانست. سیر مواضع حضرت امام در جریان جنگ ایران و عراق، مصداق روشنی از این واقعیت است. در کل دوره جنگ، امام با وجود اینکه از مزیت‌های عراق آگاهی داشتند، دولت و مردم را به ادامه مبارزه فرامی‌خواند و جنگ علیه رژیم صدام را جنگ اسلام علیه کفر معرفی می‌کردند. با این حال، به منافع مادی کشور بسیار حساس بود. به عنوان مثال، پس از پیروزی نیروهای ایرانی در عملیات بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر، طی ملاقاتی با فرماندهان نظامی کشور، شروط ایران برای آتش‌بس را این گونه بیان کردند:

«یکی از شرایط ما این است که بروید بیرون مسأله دوم خسارت‌هایی که وارد کردند. قضیه جبران خسارت یک جهت مادی دارد، یک جهت سیاسی و معنوی... در دنیا باید این طور تعدیاتی که می‌شود جلوگیری گرفته شود.»

خسارت‌هایی که وارد شده باید بدهید... بسیار خوب. الان بروند بیرون و همین حالا کارشناس‌ها هم بیایند و جریمه‌های این‌ها را ارزیابی کنند.» (۱۸)

بر این اساس بود که ایشان گزینه ادامه جنگ را برگزید. با این وجود، پس از گذشت حدود شش سال از ادامه جنگ و در شرایطی که کشور از ابعاد مختلف اقتصادی، نظامی و سیاسی تحت محدودیت‌ها و فشارهای داخلی و بین‌المللی قرار داشت - به گونه‌ای که ادامه جنگ تقریباً ناممکن شده بود - قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل (مصوب ژوئیه ۱۹۸۷) مبنی بر لزوم خاتمه جنگ را پذیرفتند و به تعبیر خود، جام زهر را نوشیده و با خدای خود معامله کردند.

اینکه امام در شرایط حاد با محدودیت‌های ساختاری هماهنگ می‌شدند، واقعیتی انکارناپذیر است، اما نمی‌توان با استناد به آن وی را شخصیتی عمل‌گرا دانست. ایشان اصول‌گرایی ایدئالیست بود که با محوریت باورهای دینی به محیط اطراف می‌نگریست و دغدغه زیربنایی‌اش پیشبرد آرمان‌های دینی در گستره جهانی بود. طبق پارادایم دینی حاکم بر افکار سیاسی حضرت امام، نه مرزهای ملی اصالت دارند و نه الزامات ساختاری سیستم بین‌الملل. هماهنگی با چنین چارچوب‌هایی، ضرورت‌هایی تاکتیکی به منظور زمینه‌سازی برای رسیدن به آرمان‌های بلندمدت است. در موضع‌گیری‌های امام پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ نیز نمونه‌های متعددی گواه بر این واقعیت وجود دارد. فتوای ایشان در واکنش به تألیف و انتشار کتاب *آیات شیطانی* سلمان رشدی، نمونه روشنی از حساسیت به آرمان‌های دینی به رغم برخی تعارض‌ها با منافع مادی کشور بود. با یک نمونه از صحبت‌های امام، مبنی بر ضرورت توجه مسئولان کشور به اهداف عظیم انقلاب یا ایجاد حکومت جهانی اسلام (که قبلاً به نقل قول مستقیم آن اشاره شد)، در آغاز سال ۱۳۶۸، یعنی حدود دوونیم‌ماه پیش از درگذشتش ایراد گردید. چنین قضایایی، حاکی از محوریت‌دهی حضرت امام به نقش کارگزاری جمهوری اسلامی در برابر ساختار سیستم بین‌الملل است.

در میان نخبگان فکری و اجرایی سیاست خارجی جمهوری اسلامی، افراد متعددی به تبعیت از ایده‌های امام (ره)، بر نقش کارگزارانه ایران تأکید کرده‌اند. برآیند چنین تفکری در سیاست خارجی عملی کشور، کاملاً مشهود است. از همان زمان آغاز انقلاب، در گزینش نیروی انسانی

نهادهای سیاست خارجی مثل وزارت امور خارجه و سازمان ارتباطات اسلامی، بیشتر بر تعهدات دینی افراد تأکید می‌شده است تا تخصص و تبحر آنها. در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی نیز مواردی چون تأکید بر نابودی اسرائیل، مواضع حمایتی ویژه به نفع کشورهای اسلامی و سپس جهان سومی و سیاست نه شرقی نه غربی، حاکی از اراده جمهوری اسلامی برای ایجاد تغییرات ساختاری در عرصه بین‌الملل بوده است. البته، چنانکه قبلاً اشاره شد، در رویه عملی سیاست خارجی جمهوری اسلامی، با وجود محوریت الزامات دینی، دغدغه بقای سیستم سیاسی کشور، باعث شد در پیشبرد اهداف تحول‌خواهانه دینی جوانب احتیاط لحاظ شده و از افراط‌کاری‌های پرریسک اجتناب شود. همین مسأله، یعنی برخی تعارض‌ها میان نحوه پی‌گیری آرمان‌ها با منافع حیاتی کشور، باعث گردید تدریجاً ایده‌ها و نظریه‌های ساختارگرایان در میان نخبگان سیاست خارجی کشور تقویت گردد.

۲. رویکرد متمایل به ساختارمحوری

چنانکه بحث شد، امام خمینی(ره) در مقام اصول‌گرایی ایدئالیست، بعضاً تحت شرایطی و در چارچوب مصالح جمهوری اسلامی، با محدودیت‌های ساختاری هماهنگ می‌شدند. این در حالی است که از همان سال‌های آغازین پس از انقلاب، نخبگان متعددی ضمن اصالت‌دهی به بافت دولت - ملتی سیستم بین‌الملل، بر ضرورت سازگاری با چارچوب‌های ساختاری آن تأکید می‌کرده‌اند. این رویکرد، محدود به ملی‌گرایان لیبرالی چون مهدی بازرگان نمی‌شود، بلکه در میان اسلام‌گرایان یا کسانی که به نحوی با گفتمان اسلام‌گرایی هماهنگ بوده‌اند نیز به انحاء مختلف جریان داشته است.

پس از خروج ملی‌گرایان لیبرال از رده‌های سیاست‌گذاری کشور و به دنبال آن تقویت فزاینده اصول‌گرایی اسلامی، از اولین افراد شاخصی که تلاش کرد سیاست خارجی کشور را به سمت عمل‌گرایی سوق دهد، محمد جواد لاریجانی است، هرچند خود وی تمایل ندارد به عنوان عمل‌گرا شناخته شود. لاریجانی از سال ۱۳۶۳، بحثی را مطرح کرد که از آن به عنوان نظریه «ام‌القری» یاد می‌کند. طبق تعریف وی، فقط یک کشور می‌تواند ام‌القرای جهان اسلام شود و آن کشوری است که دارای رهبری لایق برای کل امت است. البته ممکن است کشوری

برای مدتی ام‌القرای اسلام باشد و سپس این شأن از آن ساقط گردد. ملاک ام‌القری شدن در ولایت است و فاکتورهای دیگری چون موقعیت استراتژیک، سطح توسعه اقتصادی، جمعیت، نژاد و امثال اینها اهمیت ندارند. (۹) در مورد اینکه در شرایط فعلی چه کشوری لایق ام‌القرایی جهان اسلام است، لاریجانی تصریح می‌کند:

«جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب، چه در زمان رهبری حضرت امام خمینی - قدس سره الشریف - که آفتاب بشریت بود و چه در زمان حاضر که تحت ولایت امر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای - دامت برکاته الشریفه - می‌باشد، بدون تردید ام‌القری دارالاسلام است و این معنی با توجه دقیق به کل امت اسلامی اظهر من الشمس خواهد بود.» (۲۰)

وی، سپس چنین تجویز می‌کند که حفظ موقعیت ام‌القری، «هدف ملی» است و در «استراتژی ملی» کشور، باید راه‌های رسیدن به این هدف لحاظ شوند. استراتژی ملی برنامه‌ای است که در آن، برای رسیدن به اهداف حیاتی ملی، تمامی امکانات کشور مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ مثل برنامه دفاع در برابر تعرض نظامی دیگران. (۲۱) در مورد اینکه نظریه ام‌القری در اصل به چه منظوری طرح شد، لاریجانی اظهار می‌دارد «وقتی ما به بیرون از مرزهای خود نگاه می‌کنیم، اغراضمان از دو مقوله خارج نیست: صدور انقلاب و حفظ ام‌القری و اگر در مقطعی، تزاومی ببار آید، اولویت با حفظ ام‌القری است.» (۲۲) البته، لازم به ذکر است برای حضرت امام نیز مسأله بقای سیستم اهمیتی کلیدی داشت و منطقی‌اً در صورت تعارض آن با مسأله صدور انقلاب، دومی اگر نگوئیم منتفی، حداقل تا فراهم شدن زمینه‌های مناسب، به تعویق می‌افتاد. از این رو، به نظر نمی‌رسد مقصود لاریجانی از طرح نظریه ام‌القری تکرار یک نکته باشد. کار وی بیشتر نوعی جهت‌دهی ساختارگرایانه به سیاست خارجی کشور تلقی می‌شود، بخصوص که در مشی عملی این فعال عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی، سوابق قابل توجهی از موضع‌گیری‌های ساختارگرایانه وجود دارد.

پس از پایان جنگ و باروی کار آمدن دولت هاشمی رفسنجانی، رویکرد ساختارمحوری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی پررنگ‌تر گردید. دولت هاشمی، روند جدیدی از تنش‌زدایی را آغاز کرد که انجام گفتگوهای انتقادی بین ایران و اروپا، از مصادیق عمده آن به

شمار می‌آید. از سوی دیگر، غلبه گفتمان دولت‌محوری باعث شد در برخورد با مسایل مربوط به جهان اسلام، توجه بیشتری به اولویت‌های ملی شود. این واقعیت، در نحوه موضع‌گیری جمهوری اسلامی در قبال بحران قره‌باغ آشکار است. همچنین، با روی کار آمدن دولت خاتمی، شاهد موج دیگری از ساختارگرایی در سیاست خارجی ایران هستیم. دولت خاتمی تلاش کرد سیاست تنش‌زدایی ناقص و ناموفق دولت هاشمی را با مکانیسم‌های جدیدی پی‌گیری کند. در این راستا، به منظور بازسازی وجهه جمهوری اسلامی و توسعه تعاملات آن در عرصه بین‌الملل، شعارهایی چون «گفتگوی تمدن‌ها» در دستور کار دولت قرار گرفت. در همین دوره، ادبیات نظری نسبتاً گسترده‌ای در راستای تقویت رویکرد ساختارگرایی در سیاست خارجی ایران به وجود آمد.

برخی تحلیل‌گران، برآنند که گفتگوی تمدن‌ها، نظریه بدیلی به منظور حذف جبهه‌گیری‌های تخصصی موجود در عرصه بین‌الملل، بالاخص بین جهان اسلام و جهان غرب به شمار می‌آید. طبق این تحلیل، شاید خاتمی، نظریه‌پردازی کارگزارگرا قلمداد شود که تلاش داشت از مجرای سیاست خارجی ایران در شرایط ساختاری حاکم بر جهان تحول ایجاد کند، اما به نظر می‌رسد دغدغه اولیه وی، بازسازی وجهه جمهوری اسلامی و به عبارت روشن‌تر، معرفی چهره‌ای صلح‌طلب از آن که آماده برقراری تعامل مثبت با دیگران است، می‌باشد. خاتمی به رغم انتقاد به برخی شرایط ناعادلانه حاکم بر سیستم بین‌الملل، عمده‌ترین چارچوب و الزامات ساختاری آن شامل اصالت بازیگری دولت‌ها و لزوم محوریت منافع ملی در سیاست خارجی دولت‌ها را پذیرفته بود و اتفاقاً، درصدد بود سیاست خارجی ایران را مطابق با همین محدودیت‌ها ترمیم نماید. بنابراین، موضع خاتمی غالباً متمایل به رویکرد ساختارمحوری بود. از عمده محققانی که ضمن استقبال از تحولات سیاست خارجی ایران در دوره خاتمی، بر ضرورت رفتار ساختارپذیرانه و قاعده‌مند تأکید کرده، روح‌الله رمضانی می‌باشد. وی طی سخنرانی‌ای که در چهارم سپتامبر ۲۰۰۰، در سازمان ملل (با خطاب به رئیس‌جمهور وقت ایران) ایراد کرد، اظهار می‌دارد:

«اما هنوز برای شادباش گفتن به خودمان خیلی زود است... قطع نظر از

اهمیت استراتژیک ایران در جهان، جز در صورتی و تا زمانی که دولت و مردم

ایران در نظر و به ویژه در عمل به توازنی منطقی میان استقلال، آزادی و اسلام از یک سو و بین این سه اصل راهنمای مصرح در قانون اساسی و ضرورت تعامل سازنده با جهان عینی در حال تغییر از سوی دیگر دست نیابد. کشور ما نخواهد توانست نقش چشمگیری در نظام بین‌المللی ایفا کند.» (۲۳)

با این وجود، رضانی تأیید می‌کند معضلات سیاست خارجی ایران، همگی ریشه در مشی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ندارد و رفتارهای خودمحورانه قدرت‌های رأس سیستم نیز تأثیرگذارند. وی تصریح می‌کند دست‌کم، برخی گفته‌ها و کردارهای خصمانه ایرانیان (در برابر آمریکا) محصول مستقیم سیاست‌های نابجای واشنگتن، چه پیش و چه پس از انقلاب اسلامی است. از این رو، رضانی امیدوار است سیاست خارجی سازش‌جویانه ایران با نوعی بازبینی سیاست ایالات متحده در برابر ایران همراه باشد. این محقق، در عین حال، به سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران رئالیست و سازش‌جوی جمهوری اسلامی - که برخلاف ایده‌آلیست‌های انقلابی می‌خواهند با واقعیت‌های موجود سیستم بین‌المللی کنار بیایند -، توصیه می‌کند به منظور پیشبرد برنامه‌های اصلاحی خویش، پایگاه مردمی خود را فراخ‌تر و ریشه‌دارتر نمایند. (۲۴)

محمود سریع‌القلم، از دیگر صاحب‌نظران سیاست خارجی ایران، ضرورت ساختارگرایی را در چارچوب تز ائتلاف و اتحاد تحلیل می‌کند. وی، ضمن تأکید بر اینکه استراتژی ائتلاف و اتحاد، از پرترفدارترین و عملی‌ترین استراتژی‌های تضمین‌کننده صلح و امنیت در دوران معاصر به شمار می‌رود، چنین تجویز می‌کند که جمهوری اسلامی می‌تواند از طریق پروژه ائتلاف و اتحاد، بنیان مستحکمی برای امنیت ملی خود فراهم کند. به نظر سریع‌القلم، ماهیت ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک ایران، به نحوی است که بدون ارتباط قاعده‌مند با مراکز قدرت جهانی نمی‌تواند به ائتلاف‌های منطقه‌ای در حوزه‌های مختلف دست یازد. چنانکه جمهوری اسلامی بتواند روابط سیاسی قاعده‌مند با قدرت‌های بزرگ برقرار کند، می‌توان زمینه‌های ائتلاف در حوزه‌های مختلف زیر را مورد بحث و تحقیق قرار داد:

الف. ائتلاف امنیتی در حوزه خلیج فارس؛

ب. ائتلاف سیاسی - اقتصادی در آسیای مرکزی و قفقاز؛

ج. ائتلاف امنیتی با هند در چارچوب امنیت شرق و شمال کشور؛

د. ائتلاف سیاسی - اقتصادی در ترکیه؛

ه. ائتلاف سیاسی با مصر، عربستان، سوریه و عراق جهت مقابله با قدرت روزافزون منطقه‌ای اسرائیل؛

و. هماهنگی‌ها و همکاری‌های گسترده اقتصادی با غرب اروپا و ژاپن؛ و

ز. همکاری‌های گسترده اقتصادی و محدود نظامی با چین. (۲۵)

جوهره تئوریک تحلیل فوق این است که امروزه، امنیت ملی ایران به شدت نیازمند توسعه ارتباطات بین‌المللی است که گستره‌ای بسیار فراتر از سطح منطقه‌ای دارد. در این میان، به ویژه ارتباط با جهان غرب اهمیت اساسی دارد. سریع‌القلم تأکید می‌کند جمهوری اسلامی باید میان غرب فلسفی، غرب سیاسی، و غرب علمی تفکیک قایل شود:

«اولین نقطه تلاقی کاری ما با غرب در حوزه اقتصادی و تکنولوژی است.

چین و هند الگوهای مهمی هستند که ضمن حفظ استقلال و حاکمیت خود با جهان و به طور اخص غرب، تعامل می‌کنند. از آنجا که مبنای تقابل جمهوری اسلامی با غرب در حوزه فرهنگ است، این نگرانی وجود دارد که تعامل با غرب منجر به از دست رفتن استقلال و حاکمیت ملی شود. الگوهایی چون چین و هند نشان می‌دهند که می‌شود با اولویت‌بندی و قاعده‌مندسازی تعاملات با غرب نه تنها استقلال و حاکمیت ملی را حفظ کرد، بلکه همچنین بنیان‌های امنیتی آنها را تحکیم بخشید.» (۲۶)

سیدمحمدکاظم سجادپور، از دیگر محققانی است که سیاست خارجی ایران را با رویکردی ساختارگرایانه مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌دهد. وی در ارزیابی عملکرد سیاست خارجی ایران، تأکید زیادی بر لزوم رعایت قواعد بازی در سیستم بین‌الملل دارد. به عنوان مثال، سجادپور در گفتاری تحت عنوان «ایران و یازده سپتامبر: سیاست خارجی و سیستم بین‌المللی»، تأکید می‌کند آنچه ایران در شرایط بین‌المللی جاری (ماه‌های اولیه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) نیاز دارد، مفهوم‌بندی دقیقی از وضعیت جدید جهانی، تعریف نقش ایران و مشخص کردن راه‌های تأمین منافع همه‌جانبه طبق شرایط جدید است. نظر وی این است که ایران در عین حفظ آمادگی دفاعی باید:

اولاً: از اینکه هدف عملیات نظامی قرار گیرد، پرهیز کند. شرایط جدید دولت آمریکا را به این جمع‌بندی رسانده که با ابزار نظامی می‌توان مسایل اصلی سیاست خارجی آمریکا را حل کرد. جلوگیری از چنین اقدامی، یک قاعده بازی نه فقط برای ایران، بلکه کلیه کشورهای دیگر است؛

ثانیاً: از قواعد سیاسی و دیپلماتیک، بیشترین بهره‌برداری را کند. سرنوشت سیاست قطعی نیست و جمهوری اسلامی می‌تواند به پشتوانه تجربه و امکانات لازم بر رفتار آمریکا تأثیر بگذارد؛ و

ثالثاً: با پردازش مفاهیمی چون ائتلاف برای صلح، ظرفیت قابل ملاحظه‌ای برای تحرک دیپلماتیک فراهم آورد. همان‌گونه که گفتگوی تمدن‌ها توانست در جذب نظریه برخورد تمدن‌ها مانع ایجاد کند، می‌توان با پردازش مفاهیم مشابه به دستاوردهای مهمی رسید. (۲۷) نکات فوق، حاکی از آنند که جمهوری اسلامی، به رغم قابلیت‌هایی که دارد، محصور در میان برخی محدودیت‌های ساختاری سیستم بین‌الملل است که بر آزادی عمل آن تأثیر منفی می‌گذارد. از این‌رو، جهت‌گیری سیاست خارجی کشور باید به گونه‌ای تنظیم شود که ممکن‌ترین دستاوردها را از میان چالش‌های ساختاری پیش‌رو به ارمغان آورد. ایران قابلیت تغییر ماهیت ساختاری سیستم بین‌الملل را ندارد، اما می‌تواند فشارهای آن بر خود را به حداقل ممکن برساند.

سیدحسین سیف‌زاده، ضمن تأکید بر تعیین‌کنندگی عناصر مادی قدرت، به ویژه قدرت اقتصادی و تکنولوژیک در سیستم بین‌الملل کنونی، (۲۸) از برخی سیاست‌های ایران که مغایر با چارچوب‌های ساختاری سیستم می‌باشند، انتقاد می‌کند. وی بر آن است که جمهوری اسلامی، سال‌ها ضمن تعارض با آمریکا در عرصه جهانی و اسرائیل در عرصه منطقه‌ای، به دنبال شریک استراتژیک در عرصه‌های جهانی و منطقه‌ای به منظور مبارزه با آنهاست. در حالی که چنین رویکردی ناموفق است و در عمل نیز ناکارآمدی آن آشکار بوده است:

«امروزه بر همه مسئولین جمهوری اسلامی ایران اثبات شده که کشورمان در تقابل با آمریکا و اسرائیل با حالت انزوا و صرفاً متکی بر خود، قادر نخواهد بود مسایلی از قبیل فقر، بیکاری، عدم توسعه، عدم تولید، عدم صادرات و... را

حل نماید. حل معضلات فوق در همه جهان با اتصال به اقتصاد جهانی و بهره‌برداری از سرمایه‌گذاری و تکنولوژی خارجی مقدور و ممکن می‌باشد. سند چشم‌انداز به این لحاظ تعامل فعالانه با جهان را جایگزین سیاست سابق تقابل کرده است.» (۲۹)

سیف‌زاده، از رویکرد سیاست خارجی ایران طی سال‌های پس از انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری استقبال می‌کند، چرا که در آن، گرایش نوینی به تنش‌زدایی و همکاری فعالانه با سیستم بین‌المللی مشاهده می‌شود. وی مؤلفه‌های نوین سیاست خارجی ایران را به شرح زیر می‌داند:

- پرهیز از تقابل و در عوض، برقراری تعامل سازنده فعال؛
- توجه به منافع ملی، ترتیبات و موازین بین‌المللی و منطقه‌ای و توسعه روابط خارجی؛
- خودداری از دشمن‌تراشی و طرح شعارهای تحریک‌کننده و در عوض، گرایش به همزیستی مسالمت‌آمیز؛
- توجه ویژه به نیازهای اجتماعی، اقتصادی و فنی؛
- جرح و تعدیل مواضع ضمن حفاظت از اصول و ارزش‌ها، به ویژه در مسأله صدور انقلاب و حمایت از جنبش‌ها؛ و
- ارتقای برون‌گرایی و توسعه همکاری‌های بین‌المللی. (۳۰)

امیرمحمد حاجی یوسفی، محقق دیگری است که با رویکردی ساختارگرایانه سیاست خارجی ایران را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. وی بر این نظر است که طبق نظریه رئالیسم ساختاری والتس، پس از انقلاب اسلامی نباید سیاست خارجی ایران دستخوش تغییر این چنین می‌شد و باید همچنان یکی از دو ابرقدرت آمریکا و شوروی، به عنوان متحد ایران پذیرفته می‌شدند، اما در عمل، جمهوری اسلامی سیاست خارجی خود را بر اصل نه شرقی - نه غربی مبتنی ساخت و راهی مستقل از دو ابرقدرت در پیش گرفت. در عین حال، پس از فروپاشی سیستم دوقطبی و شکل‌گیری سیستم بین‌المللی دیگری که به صورت سیستم تک‌قطبی تحت رهبری آمریکا شناخته می‌شود، سیاست خارجی ایران تغییر کرد و به جای سیاست نه شرقی نه غربی، به سیاست اتفاق و اتحاد روی آورد. خصومت با آمریکا ادامه یافت، اما ایران تلاش کرد

به منظور پیشبرد سیاست مقابله‌گرایانه خود، به نوعی همکاری استراتژیک با قدرت‌های رقیب آمریکا به ویژه روسیه سوق یابد. (۳۱)

به نظر حاجی یوسفی، سیاست ضدآمریکایی ایران، هزینه‌های سنگینی را برای کشور به دنبال داشته است. از این رو، پیشنهاد می‌کند سیاست خارجی ایران بر «موازنه داخلی / موازنه خارجی» مبتنی باشد. موازنه داخلی به این معناست که جمهوری اسلامی سعی کند با مکانیسم‌هایی چون تقویت نظامی و تحکیم مشروعیت دولت، به تقویت قدرت خود در درون بپردازد. موازنه خارجی نیز به تقویت قدرت از طریق ائتلاف و اتحاد با قدرت‌های دیگر اشاره دارد. حاجی یوسفی از توصیه مستقیم به خودداری از موضع‌گیری خصمانه در برابر آمریکا پرهیز می‌کند، اما توصیه می‌کند ایران باید در چارچوب سیاست موازنه خارجی، نه فقط با قدرت‌هایی چون روسیه، چین، و اروپا، همکاری‌هایش را تقویت کند، بلکه با متحدان آمریکا در منطقه، بالاخص سه دولت پاکستان، عربستان سعودی و ترکیه متحد شود. وی، در عین حال، تأکید ویژه‌ای بر ضرورت تعامل محتاطانه با آمریکا دارد و بر آن است که سیاست‌گذاران خارجی جمهوری اسلامی باید تمام سعی خود را به کار بندند از هرگونه حمله به کشور جلوگیری نمایند. (۳۲)

این افراد، نمونه‌هایی از محققانی هستند که در تحلیل‌ها و نظرات آنها در باب سیاست خارجی جمهوری اسلامی، رویکرد ساختارمحوری غالب است. البته، این به معنی حذف کامل نقش کارگزارانه جمهوری اسلامی در دیدگاه این محققان نیست. چنانکه قبلاً اشاره شد، در نظریه‌های سیاست خارجی ایران، هیچ‌یک از دو رویکرد کارگزارمحور و ساختارمحور قطعیت ندارند، بلکه در دغدغه‌های نظری برخی، تغییر یا حداقل اصلاح شرایط ساختاری سیستم بین‌الملل با نقش کارگزاری ایران اهمیت غالب دارد، اما برخی دیگر، بر ضرورت سازگاری ایران با شرایط ساختاری سیستم بین‌الملل تأکید می‌کنند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، تلاش شد نظریه‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قالب سه رویکرد اصلی مربوط به مسأله تعامل کارگزار - ساختار، یعنی رویکردهای ساختارمحور،

کارگزارمحور، و ساخت‌یابی‌گرا مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرند. البته، گستره تعریفی این رویکردها در نظریه‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، بسیار گسترده‌تر و پیچیده‌تر از توضیحات مختصری هستند که در مقاله حاضر ارائه شده‌اند. در این مقاله، تلاش شد با تمرکز بر مثال‌هایی از هر سه رویکرد - نظریه رئالیسم ساختاری برای رویکرد ساختارمحور، نظریه انتقادی (مکتب فرانکفورت) برای رویکرد کارگزارمحور و نظریه سازه‌نگاری (ونتی) برای رویکرد ساخت‌یابی‌گرا - چارچوب‌های نظری مورد نظر در پژوهش تفهیم شوند. در عین حال، تصریح گردید که در بررسی نظریه‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی، صرفاً روی جوهره کارکردی رویکردها یعنی مبادی و مکانیسم‌های تحولات تأکید می‌گردد. به طور مشخص‌تر، نظریه‌هایی که بر ایجاد تحولات بنیادین در ساختار بین‌الملل با نقش کارگزارانه ایران تأکید دارند، به عنوان نظریه‌های متمایل به کارگزارمحوری و نظریه‌هایی که بر تطبیق و سازگاری ایران با الزامات و چارچوب‌های ساختاری سیستم بین‌الملل تأکید دارند، به عنوان نظریه‌های متمایل به ساختارمحوری شناخته می‌شوند. به دلیل آنکه در نظریه‌های سیاست خارجی ایران بر قوام‌دهی متقابل ساختار و کارگزار - به مفهومی که در رویکرد ساخت‌یابی‌گرا مطرح است -، تمرکز نشده، از پرداختن به آن صرف نظر شده است.

چنانکه از سیر توالی نظریه‌ها برمی‌آید، دهه ۱۳۶۰ و به ویژه، سال‌های آغازین آن، دوره غلبه گفتمان متمایل به کارگزارمحوری در ادبیات نظری سیاست خارجی ایران است. در عین حال، از اواخر دهه ۱۳۶۰، تدریجاً گفتمان متمایل به ساختارمحوری شروع به اوج‌گیری می‌کند. رویکرد کارگزارمحورانه حول افکار انقلابی رهبر فقید انقلاب اسلامی، شکل گرفت که ایده‌هایی چون صدور انقلاب و برپایی حکومت جهانی اسلام از برآیندهای آن بود. البته، اشاره شد که در سیره عملی امام، نوعی مصلحت‌گرایی متمایل به ساختارمحوری وجود داشت که بعضاً تحت شرایط خاصی، از جمله در اواخر جنگ ایران و عراق، به سیاست خارجی جمهوری اسلامی جهت می‌داد. چنین حرکت‌هایی، باعث شد بعدها بسیاری از نخبگان سیاست خارجی کشور با استناد به آنها، از ایده‌های عمل‌گرایانه خود دفاع کنند.

اگرچه نیمه اول دهه ۱۳۶۰، دوره اوج گفتمان کارگزارگرایی بود، اما از همان زمان، شاهد طرح رویکردهای بدیلی هستیم که به انحاء مختلف بر اهمیت یا تعیین‌کنندگی چارچوب‌های

ساختاری سیستم بین‌المللی تأکید داشتند. قابل توجه‌ترین آنها، نظریه ام‌القرای محمد جواد لاریجانی بود که از مبادی اصلی گذار به ساختارگرایی در چارچوب گفت‌وگو با جمهوری اسلامی قلمداد می‌شود. لاریجانی بر آن بود که با توجه به اهمیت حفظ بقای جمهوری اسلامی ایران (در مقام ام‌القرای جهان اسلام)، مصلحت ایجاب می‌کند پروژه‌هایی چون صدور انقلاب، اگر نگوئیم کلاً منتفی، حداقل فعلاً به حاشیه سوق داده شوند. بعدها، به ویژه در سال‌های پس از انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری، شاهد طرح دیدگاه‌های متعددی مبنی بر ضرورت سازگاری جمهوری اسلامی با الزامات ساختاری بین‌المللی هستیم. چنانکه دیدیم، اغلب محققان از توقف در بقای صرف سیستم بسیار فراتر رفته و بر بقای رو به ترقی و منزلت جویانه آن تأکید کرده‌اند.

شاید بتوان نقطه ثقل نقد ساختارگرایان بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی را در مسأله نحوه تعامل با ایالات متحده و سایر قدرت‌های متحد آن به حساب آورد. امروزه، توزیع قدرت در سیستم بین‌الملل، شکلی سلسله‌مراتبی دارد که ایالات متحده در رأس آن قرار گرفته است. در سیاست خارجی آمریکا نیز میل به تثبیت سیستم به شکل هژمونیک (تحت هژمونی ایالات متحده) کاملاً محسوس است. زمانی که سیستم به سمت تثبیت نظم هژمونیک میل داشته باشد، طبیعتاً نیروهای مخالف را تحت فشار قرار خواهد داد. در چنین صورتی، حتی اگر موجودیت نیروهای مخالف نیز حفظ شود، حداقل رشد و توسعه آنها با مانع مواجه می‌شود. ساختارگرایان برآنند که رویکرد تقابلی ایران در برابر آمریکا و سیستم بین‌المللی موجود، مغایر با اقتضائات منافع ملی آن است. از این‌رو، جمهوری اسلامی حتی اگر سیستم بین‌الملل و الزامات ساختاری آن را به رسمیت نمی‌شناسد، حداقل در شرایط فعلی، نباید علیه آن دست به اقدام عملی بزند. به ویژه، در عرصه منطقه‌ای، مانع‌تراشی در برابر مقاصد و منافع آمریکا یا به طور کلی، اقدام علیه نظم منطقه‌ای مورد حمایت آن، می‌تواند هزینه‌های سنگینی برای منافع کشور به دنبال داشته باشد. از منظر رویکرد ساختارگرایی، معقول‌ترین راه برای ایران این است که تا جای ممکن منافع ملی خود را با قواعدبازی سیستم همسو یا هماهنگ سازد.

در سوابق عملی دولت ایران نیز موارد هماهنگی با سیستم بین‌الملل، به ویژه در سال‌های اخیر بسیار است. برای مثال، پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به‌رغم اینکه برخی جریان‌ها در

داخل آمریکا تلاش داشتند کلیت جهان اسلام را متهم سازند، جمهوری اسلامی ضمن محکوم‌سازی تروریست‌ها، در جریان حمله آمریکا و متحدین به افغانستان، با آنها همکاری کرد. ایران ابتدا مرزهای شرقی را بست و سپس کمک‌های دفاعی - امنیتی قابل توجهی به نیروهای ائتلاف شمال کرد که این کمک‌ها در سقوط سریع رژیم طالبان بسیار مؤثر بود. با این وجود، این همکاری‌ها مقطعی بود؛ به گونه‌ای که چندی بعد قضایایی چون کشتی کارین - ای باعث شد مجدداً مناسبات تهران - واشنگتن پرتنش گردد و رئیس‌جمهور آمریکا ایران را به عنوان یکی از سه کشور «محور شرارت» معرفی کند. به این ترتیب، در حالی که دولت‌هایی چون پاکستان و حتی هند، بهره‌برداری قابل توجهی از شرایط جدید منطقه کردند، ایران مجدداً تحت فشارهای آمریکا قرار گرفت.

نکته‌ای که در نهایت باید مورد توجه قرار گیرد، این است که در ایران میان نخبگان عرصه سیاست خارجی کشور جمع‌بندی مشخصی در مورد چگونگی تعامل کارگزار - ساختار وجود ندارد. هنوز این توافق حاصل نشده که تا چه حدی لازم است با الزامات ساختاری سیستم بین‌الملل هماهنگ شد و تا چه حدی می‌توان بازیگری کارگزارانه جمهوری اسلامی را امکان‌پذیر دانست. بر این اساس است که در رفتارهای عملی دولت در عرصه سیاست خارجی، موارد متعدد و در عین حال ناهمگونی از همکاری و تنش در تعاملات ایران و قدرت‌های برتر وجود دارد، به گونه‌ای که حتی بهره‌برداری از همکاری‌ها را نیز با مانع مواجه می‌سازد.

یادداشت‌ها

۱. برایان فی، *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه مرتضی مردیها، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، صص ۲۳۴ - ۲۲۹.
2. Kenneth N. Waltz, *Theory of International Politics*, New York, Random House, 1979, p. 79.
3. Ibid, pp. 88 - 99.
4. Ibid, p. 107.
۵. در این مورد رجوع کنید به:
 - Immanuel Wallerstein, "The Interstate Structure of the Modern World - System", K. Booth and M. Zalewski (eds), *International Theory: Positivism and Beyond*, Cambridge, Cambridge University, 1996.
۶. به منظور مطالعه بیشتر در مورد نقد تاریخ‌مندگرایی بر ساختارگرایی در نظریه‌های روابط بین‌الملل رجوع کنید به:
 - R.B.J. Walker, "History and Structure in the Theory of International Relations", James Der Derian (ed), *International Theory: Critical Investigations*, Houndmills: Macmillan, 1995, pp. 303 - 339.
 - Reprinted from *Millennium: Journal of International Studies*, 18 (2) (Summer), pp. 163 - 183.
۷. اندرو لینکلتر، «مسئله مرحله بعدی در نظریه روابط بین‌الملل از دیدگاه نظریه انتقادی»، اندرو لینکلتر (تدوین)، *مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: نواقح‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب‌برسازی*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۶، صص. ۲۳۸ - ۲۳۵.
۸. حمیرا مشیرزاده، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران، سمت، ۱۳۸۴، ص ۲۲۵.
۹. همان، صص ۲۲۶ - ۲۲۵ و ۲۲۱.
۱۰. همان، صص ۲۴۰ - ۲۳۹.
۱۱. الکساندر ونت، «مسئله کارگزار - ساختار در نظریه روابط بین‌الملل»، اندرو لینکلتر (تدوین) *مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: چالش علم و سنت*، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۵، ص ۲۶۶.
۱۲. همان، ص ۲۹۸.
۱۳. برای مطالعه مفصل در مورد این سه منطقه رجوع کنید به:
 - الکساندر ونت، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴، صص ۴۵۶ - ۳۵۹.

۱۴. السکاندر ونت، «اقتدارگریزی چیزی است که دولت‌ها خودشان آن را می‌فهمند: ساخت‌های اجتماعی سیاست قدرت»، اندرو لینکلینتر (تدوین)، *مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل*، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۵، صص ۷۰-۶۶.
۱۵. معاونت پژوهشی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، *صدور انقلاب از دیدگاه امام خمینی*، تهران، عروج، ۱۳۷۴، ص ۲۶.
۱۶. همان، صص ۴۷-۴۶.
۱۷. همان، صص ۷۸-۷۲.
۱۸. سیدروح‌الله خمینی (مجموعه سخنرانی‌ها، بیانیه‌ها و ...)، *صحیفه نور*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱۶، ص ۱۹۱.
۱۹. محمد جواد لاریجانی، *مقولاتی در استراتژی ملی*، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹، ص ۴۸.
۲۰. همان، ص ۵۰.
۲۱. همان، صص ۵۱-۵۰.
۲۲. همان، ص ۵۳.
۲۳. روح‌الله رضانی، *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۳.
۲۴. همان، صص ۷۶-۷۵.
۲۵. محمود سریع‌القلم، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹، صص ۱۵۴-۱۴۷.
۲۶. همان، صص ۷۶-۷۵.
۲۷. سیدمحمدکاظم سجادیپور، *سیاست خارجی ایران: چند گفتار در عرصه‌های نظری و عملی*، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱، صص ۱۰۹-۱۰۷.
۲۸. سیدحسین سیف‌زاده، *سیاست خارجی ایران*، تهران، میزان، ۱۳۸۴، ص ۱۴۷.
۲۹. همان، ص ۲۵۳.
۳۰. همان، ص ۲۳۶.
۳۱. امیرمحمد حاجی یوسفی، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای*، (۲۰۰۱-۱۹۹۱)، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴، صص ۶۵-۶۳.
۳۲. همان، صص ۲۷۷-۲۶۴.

